

گفت‌وگو با احمد مینایی، طراح دومین چرخ‌وفلک شهر بازی پارک ملت که متولدین دهه ۵۰ و ۶۰ خاطره‌های بسیاری با آن دارند

ارتفاع سی‌متری شادی در مشهد

داستان جلد

قاسم فتاحی از زمانی اوج شادی در مشهد شش‌متر بود. قبل از سال‌های دهه ۶۰ در تنها شهر بازی شهر، کنار چند دستگاه بازی دیگر، فقط یک چرخ‌وفلک شش‌متری وجود داشت. اما بعد به همت مردی که پدر سه‌بچه بود، شادی ارتفاع گرفت و سی‌متری شد. یک نفر سقف هیجان شهر را تک‌وتنها بالا برد و نامش را در یاد نسلی که در برهوت شادی، روزگار می‌گذرانند، ماندگار کرد.

حالا چرخ‌گردون بعد از ۴۴ سال دور خورده و مادوباره توانستیم با علی مینایی حرف بزنیم. البته چند سال پیش هم دوباره یک دور دیگر خورده بود و با آقای مینایی گفت‌وگو کرده بودیم، اما این بار با او رفتیم همان جایی که می‌گفت ۳۵ سال است پایش را به دلایلی داخلش گذاشته است؛ همانی جایی که روزی در سال‌های اواسط دهه ۶۰، بچه‌هایش را برای تفریح برده و دیده بود چرخ‌وفلک شش‌متری انگار آن قدر که باید هیجان ندارد و به فکر ساختن یک چرخ‌وفلک تازه‌تر و بلندتر و هیجان‌انگیز به سرش زده بود.

جرقه این فکر باعث شد او، بعد از چند سال، یک چرخ‌وفلک سی‌متری بسازد که یک بمب خبری شادمانه در شهر بود. با مینایی و پسرش در یک ظهر نسبتاً سرد زمستانی، در شهر بازی ساکت پارک «ملت»، کنار چرخ‌وفلکی ۷۵ متری که بعدها توسط مهندس دیگری ساخته شد، درباره چگونگی ساخت و نصب و مراقبت از یکی از سازه‌های هیجان‌انگیز زمان خودش گپ زدیم.

بساز بفروش شادی

نشسته‌ایم وسط شهر بازی. ساعت حوالی ۲ یا ۳:۳۰ ظهر است. نگهبان‌ها می‌پرسند: حالا منتظر کی هستید؟ می‌گوییم منتظر طراح و سازنده چرخ‌وفلک قبلی. می‌روند توی فکر. چند نفرشان می‌گویند: اصلاً با همان قبلی کلی خاطره داریم. بعد اسم و فامیل سازنده‌اش را می‌دهیم: علی مینایی. که اگر رسید، در را برایش باز کنند. کمی که می‌گذرد، از دور یک نفر با پسرش می‌آید داخل. هر دو نفر کت و شلوار پوشیده و آراسته‌اند. چاق سلامتی‌مان زیاد طول نمی‌کشد. از مینایی می‌پرسم: سرنوشت چرخ‌وفلک خودش چه شد؟ می‌داند حالا کجاست؟ می‌گوید: نه. خبر ندارم. یک بار شنیدم که بردند توی شهر بازی مفتاح نصبش کردند ولی پی‌اش را هم نگرفتم. من ۳۵ سال است که پایم را داخل شهر بازی نگذاشته‌ام. دلخور است و دوست هم ندارد بگوید منشأ این دلخوری چیست؛ هر چند در نهایت می‌گوید که چه اتفاقی افتاده بود. او حالا هفتاد و دو ساله است و کارش سال‌ها ساخت و ساز بوده و ساختمان‌سازی. ساختن چرخ‌وفلک هم از دل همان دل‌مشغولی‌اش بیرون آمد. از مینایی می‌پرسم بچه‌کجای شهر بوده و قبل از ازدواج چه می‌کرده و چطور روزگار می‌گذرانده؟ «خانواده‌ام میدان شهدا ساکن بودند. پدرم در سعدآباد، خیابان عطار، خواربارفروشی داشت. سال ۶۰ ما رفتیم سمت پارک ملت، پشت باشگاه برق ساکن شدیم که خب نزدیک به شهر بازی بود. سال ۵۴ که ازدواج کردم، کارم بیشتر ساخت و ساز بود.»

او که دیگر پدر سه‌بچه شده بود، محل سکونتش را تغییر داد و رفت جایی نزدیک شهر بازی. اصلاً همه چیز از همین نقل و انتقال شروع شد. خودش آن روز را دقیقاً یادش مانده است: «تابستان سال ۱۳۶۳ با خانم و سه‌تا بچه‌ام رفتیم شهر بازی. بچه‌ها سوار دستگاه دیگری شده بودند که بیست‌متر با چرخ‌وفلک فاصله داشت و مال خود شهرداری بود. شش‌متر ارتفاع داشت و شش تا کابین که توی هر کابین دو نفر بیشتر نمی‌توانستند سوار شوند. من آنجا نشسته بودم و به این چرخ‌وفلک زل زده بودم. با خودم گفتم یعنی ممکن نیست سازه‌ای بزرگ‌تر از این ساخته شود؟ می‌شود یک چرخ‌وفلک بزرگ‌تر ساخت؟! دیگر بعد از آن رفتم توی خطش و این فکر از ذهنم خارج نمی‌شد.»